محله‌ها رواج داشته باشد. علاوه بر این هنگام بارندگی به جهت ظرفیت کم جوی‌ها، آب به درون معابر و گاه به خانه‌های ساکنان این محله‌ها سریز می‌شود. در کنار آلودگی ناشی از فاضلاب‌ها باید به آلودگی ناشی از زباله نیز اشاره کرد. هر چند شهرداری‌ها در برخی محله‌ها هر شب و در برخی دیگر هفته‌ای چند شب به جمع‌آوری زباله اقدام می‌کنند، اما به جهت نداشتن سطل و جایگاه زباله، برخی از مکان‌ها از جمله کنار جوی‌ها یا زمین‌های بایر باقی مانده، به نقاط تجمیع زباله تبدیل شده‌اند. گاه باقی ماندن چندروزه زباله‌ها در این مکان‌ها، علاوه بر انتشار بوی بد، موجب فزونی حشراتی چون پشه و مگس می‌شود. همین زمین‌های بایر، مورد سوءاستفاده تخلیه کنندگان نخاله‌های ساختمانی نیز قرار می‌گیرد. آسفالت نبودن برخی معابر و خاکی ماندن آن‌ها و وجود زمین‌های بایر درون بافت مسکونی یا در جوار محله موجب می‌شود که هنگام وزش باد، گرد و غبار محله را فرا گیرد و هنگام بارندگی معابر را هم مملو از گل و لای و هم در برخی نقاط مملو از آب جمع‌شده کند. همین وضعیت، از یک سو آمد و شد را در محله با مشکل مواجه می‌کند و هم این با گل‌آلود شدن کفش و لباس بر مشکلات خانواده می‌افزاید. کمبود شدید فضای سبز نیز به وضوح قابل مشاهده است. بسیاری از کوچه‌ها و خیابان‌ها فاقد درخت و فضای سبز است. نبود بوستان شهری از امور عادی این گونه محله‌ها است و دسترسی به دیگر بوستان‌های شهر نیز چندان آسان نیست. بوستان‌های محلی می‌توانند محلی برای گذران اوقات فراغت گروه‌های مختلف سنی باشند؛ از کودکان تا پیران بازنشسته که این امکان برای آنان مهیا نشده است.

فزونی آسیب‌های اجتماعی

این محله‌ها، کانون بسیاری از مسائل و آسیب‌های اجتماعی هستند. حضور فروشندگان موادمخدر در این محله‌ها امری عادی قلمداد می‌شود و عموم مردم آنان را می‌شناسند. برخی از آنان با در اختیار داشتن حداقل ۱۵ موتورسوار قلمرو وسیعی را تحت پوشش گرفته‌اند. از این رو هم میزان اعتیاد در این محله‌ها بالا است و هم آمد و شد معتادان برای خرید موادمخدر قابل توجه است. در برخی از محله‌های ورامین این خرید و فروش و مصرف را در روشنایی روز دیده‌ام. نه فروشندگان ترسی از خود بروز می‌دهند (به آرامی و سر فرصت مواد موجود را به خریداران خود می‌فروشند) و نه مصرف کنندگان ترسی به خود راه می‌دهند (کنجی می‌یابند و مواد خود را مصرف می‌کنند). با کمی گشت‌زنی در این محله‌ها می‌توان معتاد یا معتادانی را یافت که در حال مصرف موادمخدر هستند. شیوع مواد به میزانی است که کودکان نیز به جهت نداشتن مراکز تفریحی و فرهنگی و رها شدن و پرسه‌زنی در کوچه‌ها، اگر اعتیاد نداشته باشند، با این نوع مواد به خوبی آشنا هستند. علاوه بر این که بسیاری از آن‌ها این مواد را در خانه‌های خود دیده‌اند. وقتی به قصد گفت‌وگو با ساکنان به این محله‌ها بروید، از هر چند نفری که شروع به درد دل و بیان مشکلات محله می‌کنند، حتما یک یا دو نفر را معتاد خواهید یافت. در هر یک از این گونه محله‌ها در گفت‌وگو با ساکنان با خانوارهایی مواجه شده‌ام که سرپرست خانوار به دلایل گوناگون از جمله خرید و فروش موادمخدر، سرقت، قتل و بدهکاری در زندان به سر می‌برند یا همسر، به علت اعتیاد شوهر و بیکاری‌اش و نیز ناتوانی در یافتن شغل و تامین مخارج زندگی در کنار بدرفتاری، خانه را ترک کرده و کودکانش را با پدر معتاد به حال خود واگذاشته است. علاوه بر این عدم حضور سرپرست خانوار، فقر و نداشتن درآمد از شغل شوهر، در مواردی به تن‌فروشی زنان انجامیده است؛ تن‌فروشی‌ای که رفته رفته به شغل آنان تبدیل شده است. حضور سارقان، معتادان، موادفروشان و نیز گاه به گاه اراذل و اوباش و بروز نزاع و درگیری حتی با سلاح سرد و گرم در بین آنان و حتی تهدید ساکنان، سطح امنیت را در این محله‌ها کاهش داده است. حضور کم‌رنگ نیروی انتظامی، نداشتن پست انتظامی و دور بودن کلانتری‌ها از این محله‌ها و نیز فقدان تشکل‌ها و کانون‌های محلی فضا را برای فعالیت این افراد و گروه‌ها مساعد کرده است.

نگاه به زندگی

مجموع این مشکلات و تداوم و بازتولید آن‌ها در طول زندگی و انباشته شدن آن‌ها موجب شده است تا نوع نگرش آنان به زندگی و محیط زیست متفاوت و سطح رضایت آنان از سازمان‌های مسئول پایین باشد. احساس رهاشدگی و بی‌توجهی از سوی مسئولان با وجود پیگیری‌های بسیار و درخواست‌های متعدد، این نارضایتی را تعمیق بخشیده است. همین امر، سطح اعتماد عمومی را نیز به این سازمان‌ها کاهش داده است. چند روز پیش یکی از دوستان برایم از بی‌توجهی برخی مسئولان شهری برای حضور در کارگاه بررسی مشکلات محله‌های یکی از شهرهای اطراف تهران با وجود هماهنگی پیشینی و انتظار بیش از یک ساعته نمایندگان محله‌ها می‌گفت. چنین رویارویی‌هایی در کنار تداوم وضعیت نابه‌سامان محله، ساکنان آن‌ها را نسبت به توجه برنامه‌ریزان شهری و کاهش مشکلات موجود ناامید و بی‌اعتماد کرده است. همین وضعیت، نگاه عام‌گرایانه را در آن‌ها تضعیف کرده است و آن‌ها عمدتا مشکلات عام را در سطحی خاص مطرح و تلاش می‌کنند تا مشکل به نحوی در حوالی محل سکونت خودشان رفع شود. به عبارتی دیگر، به جهت تلنباری مشکلات، در صورت شکل‌گیری اولین چشمه‌های امید اصلاح وضع موجود، نوعی فرصت‌طلبی نیز شکل می‌گیرد تا بیشترین فایده را نصیب خود کنند. از این رو، آن‌ها کمتر منافع فردی‌شان را ذیل تحقق منافع جمعی جست و جو می‌کنند. همین وضعیت موجب شده است تا سرمایه‌های اجتماعی آنان در حد سرمایه‌های درون گروهی باقی بماند و به تاسیس ساختارهای جدید و شکل‌دادن و تقویت سرمایه‌های برون گروهی نینجامد. حتی هیات‌های مذهبی به عنوان سازمان‌هایی سنتی به ندرت محله‌ای و بیشتر قومی است. از این رو، نهادهای سنتی نیز بیش از آن که اجتماع محله‌ای را هدف خود قرار دهند، بیشتر اجتماعی قومی و فامیلی را مورد توجه قرار داده‌اند. این نکته را نیز باید افزود که ظرفیت ساکنان به چنین تمایزهایی دامن زده است. از این رو، هیات‌های مذهبی قومی بسیار موفق‌تر از هیات‌های مذهبی محله‌ای هستند.

نگاه نهایی

با ویژگی‌هایی که برشمرده شد، آیا شک دارید که این محله‌ها خود جهنمی هستند که برای بخشی از هموطنانمان ساخته‌ایم. از این رو، اقشار مستضعف علاوه بر این که از درآمد مناسب، تغذیه و پوشاک خوب و درمان و بهداشت مناسب محروم هستند، از محله‌های دارای ظرفیت‌های تعدیل کننده محرومیت نیز محروم هستند. این ظرفیت‌ها در کنار مشکلات باقی‌مانده از هنگامه شکل‌گیری این محله‌ها، از یک سو به سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ساکنان و از سوی دیگر به نوع و میزان توجه مدیران شهری نسبت به آنان بازمی‌گردد. از این رو، محله‌هایی که محرومان در آن‌ها زندگی می‌کنند، نقش موثری در بازتولید محرومیت آنان دارد و چندین لایه بر محرومیت فردی و خانوادگی آنان افزوده است. نکته این جاست که مدیریت شهری نیز عمدتا به این محله‌ها به عنوان وصله ناجور می‌نگرد. بنابراین، رسیدگی به این محله‌ها در پایین‌ترین مراتب و ردیف‌های عملکردی جای می‌گیرند چرا که هم مسائل آنان را متعدد و فراوان یافته‌اند و هم بازگشت سرمایه را در این محله‌ها ناچیز می‌دانند. ساکنان نیز تنها چشم به دست مدیران شهری و دولت دوخته‌اند و به توان و ظرفیت‌های خود برای کاهش مصائب محله‌ای چندان شناخت و ایمان ندارند و در صورت ایجاد جرقه‌های چنین شناختی از آن جا فاقد تجربه‌های تاریخی در این زمینه‌ها هستند و توان فعالیت‌های مشارکتی را ندارند. از این رو، باید با آنان همراه شد تا در گام نخست به خودباوری برای غلبه بر مشکلات محله‌ای نایل آیند؛ مقوله‌ای که برخی حتی آن را نیز برنمی‌تابند.

مدیریت فرهنگی در جامعه ضعیف است

علی شاه‌حسینی*

فرهنگ یعنی زیربنای هر جامعه و هنر یکی از اجزای کوچک فرهنگ است. امروز دنیا یا ساختار دهکده جهانی سه بعد اصلی دارد: فرهنگ، اقتصاد و سیاست. وقتی ما این ابعاد را بررسی می‌کنیم، معلوم می‌شود که مسائل دیگر، جزیی از این‌ها محسوب می‌شوند. با وجود رکن مهمی که فرهنگ در جهان امروز بازی می‌کند، مدیریت فرهنگی در جامعه ما مغفول واقع شده، در حالی که در دنیا کشورهای بزرگ و ابرقدرت‌ها دیگر حملات و هجوم‌هایشان نظامی نبوده و فرهنگی شده است. علت هم آن است که آن‌ها بودجه‌های کلان فرهنگی و برنامه‌ریزی فرهنگی را در اولویت قرار داده و فرهنگ خود را به روز می‌کنند. انتقادی که در این زمینه به ما وارد است، برمی‌گردد به این که ما تعصب بیش از حد معمول روی فرهنگمان داریم به همین دلیل خطر این می‌رود که فرهنگ ما به تدریج پذیرفتنش حتی برای خود ما هم مشکل شود. راهکاری که برای این مسئله ارائه می‌شود، این است که باید تعاملات فرهنگی ما بیشتر باشد تا فرهنگ ما صیقل بخورد. فرهنگی که تعامل و تبادل در آن صورت نگیرد، زنگار بسته و به تدریج به موزه‌ها می‌پیوندد. فرهنگ امروز باید به دست بانیان، کارشناسان، متخصصان و دانش‌آموختگان این رشته سپرده شود، چون در قدیم فرهنگ فقط از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شد، ولی امروز می‌تواند از تمامی فرهنگ‌های موجود، قرض بگیرد و خود را فربه کند و به گونه‌ای در دهکده جهانی پرچم خود را افراشته کند که تمامی اهالی این دهکده زیر آن پرچم رژه بروند. وجود خرده‌فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های قومی امروز در دنیا برای هر کشور یک مزیت شناخته می‌شود، چون اعتقاد بر این است که اگر فرهنگ یک جامعه توسط خرده‌فرهنگ‌های ریشه‌دار، قدیمی و اصیل حمایت شود، یعنی یک فرهنگ تیمی شکل گرفته و شکست در کارها، ایده‌ها و فعالیت‌های تیمی تقریبا غیرممکن است. پس باید این مزیت را قدر دانسته، هدایت کنیم و به جای پرداختن به اختلافات به دنبال یافتن وجوه اشتراک این قومیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها بوده و آن‌ها را به هم نزدیک‌تر کنیم. می‌توانیم بدنه درخت فرهنگ را که تشکیل دهنده چارچوب اصلی فرهنگ یک جامعه است، تقویت کنیم، چرا که ما در ریشه‌ها اشتراکاتی مثل مذهب، اساطیر، ادبیات، زبان و هنر داریم و اگر خط‌مشی‌ها و فلسفه مفاهیم را که تشکیل دهنده تنه درخت فرهنگ هستند بتوانیم برنامه‌ریزی و مدیریت کنیم، می‌توانیم به شاخه برگ‌های زیبا و سرسبزی دست پیدا کنیم که نشانگر رفتارها، صفات، گرایش‌ها و نگرش‌ها که همان جلوه بیرونی یک فرهنگ است. اگر این ساختار را بتوانیم بر اساس علم روز مدیریت کنیم بدون شک می‌توانیم نهال‌ها و پیوندهایی از جنس این درخت به دنیا صادر کنیم و یادمان باشد برای نهادینه کردن فرهنگ صد سال وقت لازم است، پس صبوری، تدریجی حرکت کردن، مقاومت، فرهنگ‌سازی و معرفی فرهنگ از ضروریات است. علت اصلی که سبب شده جوانان در مقابل فرهنگ مقاومت کنند این است که ما تلاش نمی‌کنیم، فرهنگ خودمان را به روز کنیم. اگر به روز باشد نه تنها جوان خودمان این را می‌پذیرد، بلکه جوامع دیگر هم به سوی این می‌آیند. جملاتی مثل «هنر نزد ایرانیان است و بس»، «ایرانیان باهوش‌ترین نژاد هستند» و «ایرانیان زیباترین نژاد هستند» متاسفانه ما را فریب داده و مغرور کرده، به همین دلیل حاضر به اصلاح خود و پذیرش دیگران نیستیم، در حالی که باید فرهنگ خوب را از هر کجا که شد آورد و به کار برد.

*استاد دانشگاه - دکترای برنامه‌ریزی امور فرهنگی

باید با ارزش‌های فرهنگی آشتی کرد

فرشاد نادری‌نیا*

تردیدی نیست که فرهنگ یک مقوله اجتماعی است. در دنیای امروز فرهنگ یک اهمیت محوری دارد و بدون لحاظ فرهنگ، فهم و درک مسائل دنیای امروز ممکن نیست. فرهنگ مزیت نسبی پایه و مایه جامعه ماست. همه امور به نحوی به فرهنگ مربوطند. فرهنگ از ویژگی جوامع بشری است و مهم‌ترین وجه تمایزهای انسان و حیوان است. با توجه به تعاریفی که از فرهنگ داریم و به دست ما رسیده و استفاده می‌کنیم، ملاحظه می‌شود فرهنگ به شیوه خاص زندگی اجتماعی انسان در جامعه اطلاق می‌شود که بیان کننده ارزش‌ها و معانی معین در هنر و علوم انسانی است و مشتمل است بر نهادهای اجتماعی و رفتارهای متعارف؛ بنابراین با توجه به تعاریف فرهنگ مقوله‌ای است مربوط به جوامع بشری. در خصوص وضعیت رفتار خارج از فرهنگی که از سوی برخی جوانان در جامعه مشاهده می‌شود، می‌توان گفت: احساس بی‌هویتی و خلأ که وجود دارد یعنی جوان با فرهنگ خودش آن آشنایی لازم را ندارد و افتخار لازم را به فرهنگ خود نمی‌کند؛ وقتی ارتباط ضروری را ندارد، مانند یک ظرف تهی است که هر چه از هر راهی به او برسد که ظاهرا بتواند او را مجذوب و مسحور بکند، پذیرای او خواهد شد. گاهی هم تنها گمان و فرض خلأ است و ممکن است خلایی وجود نداشته باشد. برای پر کردن این وهم خلأ شروع می‌کند از خود چیزهایی را آفریده و ساختن؛ از جمله همین کلمات عجیب و غریب و ادبیات عجیب و برخی حرکات و گفتارهای ویژه است که ناشی از ذهن آشفته و سرگردان و راه‌نیافته برناکشیده است. آنگاه این ذهن تحت تاثیر القائات یاوه اطرافیان و محیط و رسانه‌ها هر آنچه پیش آید خوش آید می‌زاید آنچه نباید و می‌بینیم که چه رفته است بر سر فرهنگ ما. اگر ما بتوانیم افراد را با پایه‌ها، مبانی و اصول فرهنگی خودشان آشنا کنیم و آن‌ها را با ارزش‌های فرهنگی‌شان آشتی بدهیم به این شکل در آن‌ها باورهایی ایجاد می‌کنیم که این باورها موید فرهنگ خودی است و منجر به این خواهد شد افراد طرز تلقی یا نگرش مثبتی نسبت به بن‌مایه فرهنگی خود بیابند، آنگاه که باورهایی که گفته شد شکل گرفته و نگرش‌ها نسبت به آن باورها مثبت شد و باورهای محیطی و نگرش‌های محیط تایید کننده و حمایت کننده آن ارزش شد، فرد در خود احساس هویت و ارزشمندی می‌کند؛ نسبت به پندار و گفتار و رفتار منطبق با فرهنگ خویش.

*استاد دانشگاه - دکترای مدیریت فرهنگی